**باسمه تعالی**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

**جلسه8 - 13960914 کتاب العدد / آیات عدّه در قرآن / آیه 228 سوره بقره / معنای قروء / حل تعارض روایات قروء**

خلاصه مباحث گذشته:

یکی از وجوه جمع قابل اعتنا در روایاتی که از تزوّج قبل از پاک شدن از خون نهی کرده این است که آن را حمل بر کراهت کنیم. شواهدی در مورد حمل بر کراهت ذکر کردیم. محصل عرض ما این بود که اگر یک مصلحت الزامیه احتمالی باشد، به ملاحظه آن احتمال یک حکم کراهی و غیر الزامی جعل میشود. موارد آن را ذکر کردیم. اینجا هم شخص در عده و حائض است یعنی به محض اینکه داخل در حیضه سوم شد از عده خارج میشود و چون اگر همین زمان تزویج اتفاق افتد زمینه معصیت هست، شارع مقدس میتواند بگوید فعلاً تزوج را انجام ندهید و بگذارید بعداً صورت گیرد تا به این گناه نیفتند. کراهت تزوّج خیلی طبیعی است و مانعی ندارد که ما این روایت را حمل بر کراهت کنیم.

**اشکال به عدم جعل کراهت در رجوع**

بعضی از دوستان اشاره فرمودند که اگر این چنین باشد، چرا شارع اجازه رجوع داده است؟ زیرا شکی نیست که در ایّام حیض وسط عده رجوع جایز است و کراهت هم ندارد، اما لازمه این حرف این است که در ایام حیض که در وسط عده قرار دارد رجوع مکروه باشد.

**پاسخ اجمالی**

پاسخ این اشکال را به دو گونه میتوان بیان کرد؛ اجمالی و تفصیلی. پاسخ اجمالی این است که نمیخواهیم بگوییم حتماً باید شارع مقدس در جایی که احتمال امری الزامی باشد حکمی کراهتی جعل کرده باشد، بلکه میگوییم شارع مقدس میتواند این را جعل کند. اگر یک دلیل اثباتی داشته باشیم به خاطر این تناسب عقلی که وجود دارد میتواند به یک حکم غیر الزامی انصراف پیدا کند. بحث سر این است که اگر روایتی داشته باشیم که گفته باشد این کار را نکنید، از آنجا که خیلی وقتها در جایی که یک مفسده تحریمیه محتمل هست حکم کراهتی جعل میشود، میتواند منشأ این باشد که آن نهی را حمل بر کراهت کنیم، نمیگوییم حتماً باید جعل کراهت کند بلکه زمینه جعل آن وجود دارد. در بحث عده شارع از رجوع نهی نکرده و کراهت را جعل نکرده است اما اینجا جعل کرده است و مشکلی نیست.

**پاسخ تفصیلی**

جواب تفصیلی این است که خیلی وقتها رجوع به سبب این نیست که اختلافاتشان حل شده است بلکه انگیزههای دیگری وجود دارد و بعد از برگشتن باز هم دعوا دارند.[[1]](#footnote-1) خیلی وقتها به خاطر بچههایشان برمیگردند یا به خاطر حرف و حدیثی که ممکن است بگویند. الزاماً این طور نیست که مشکلاتشان حل شده و همین امشب میخواهند مسائل را حل کنند، به خلاف ازدواج جدید. در ازدواج جدید فرض این است که دعوا نیست و به طور متعارف فرق است بین ازدواج جدید و رجوع.

اگر هم بپذیریم همان مقدار معرضیتی که در ازدواج جدید برای مباشرت پس از ازدواج هست، در رجوع به معتده نیز وجود دارد و مقدار معرضیّت نسبت به حرام در هر دو مورد یکسان است، نکته این است که رجوع در واقع به هم زدن طلاق است که ابغض الاشیاء است. ممکن است شارع مقدس نخواهد زندگیای که از قبل بوده به هم بخورد. اصلاً همین که عده را قرار داده به خاطر این است که نمیخواهد زندگیها از هم بپاشد. ممکن است خود همین مانعی باشد که گرچه زمینه گناه هم وجود دارد ولی از آن طرف زمینه جلوگیری از مفاسد مهمتری است. نفس طلاق، نفس اینکه زن مطلقه باشد و شوهر از زن جدا باشد مفاسدی دارد که میتواند مانع از حکم شارع مقدس به عدم رجوع شود. بحث این است که مقتضی برای حکم کراهتی وجود دارد، در رجوع هم مقتضی وجود دارد ولی مقتضی با مانعی مواجه است.

خیلی وقتها اگر اجازه رجوع داده نشود و در همان موقع رجوع نکند دیگر برنمیگردد. خیلی اوقات بحثها شکننده است، مثلاً شخص را نصیحت کردهاند و حالتی پیدا کرده که اگر الآن رجوع کرد رجوع کرده است وگرنه دیگر رجوع نمیکند. گاهی فرد در برههای از زمان وجدانش بیدار میشود و تصمیم به انجام کار خوب میگیرد.[[2]](#footnote-2) گاهی شخص حال خوشی پیدا کرده است و میخواهد آدم بدی نباشد و ابغض الاشیاء را ترک کند، اگر دو روز بگذرد پشیمان میشود و میگوید اخلاق بد زنم را نمیتوانم تحمل کنم و بهانههایی که باعث طلاق بوده جلوی چشمش روشنتر میشود و از خیال رجوع برمیگردد. همین نکات باعث میشود که شارع مقدس حکم کراهی هم به جواز رجوع ندهد و در مورد رجوع بگوید هر زمان رجوع کردید خیلی عالی است. گرچه احتمال دارد در بعضی از فروض گناه و مفسدهای اتفاق افتد، ولی میزان مصلحتی که در رجوع وجود دارد اقوی است. بنابراین ملازمهای بین این دو نیست که اگر شارع در ازدواج جدید حکم به کراهت کرده باشد در رجوع هم باید حکم به کراهت کند.

**فتوای فقهای بصره در قروء**

در جلسات قبل گفتیم یکی از وجوه جمع بین روایات این است که از باب تقیه باشد. به این معنا که چون فقهای کوفه قائل به این هستند که در ﴿یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء﴾ عده با حیض محاسبه میشود و غالب روات این روایات هم کوفی هستند، ممکن است ناظر به فرض تقیه باشد. یعنی چون مخاطبان در کوفه بودهاند و فقهای کوفه قائل به ثلاث حیض بودهاند، این روایات وارد شده است. ما راویان روایاتی که از آنها استفاده میشود که قروء حیض است را یکی یکی ذکر کردیم و گفتیم غالباً کوفی هستند. یکی از آنها حماد بن عیسی بود که گفتیم ولو به بصره مهاجرت کرده ولی چون اصله کوفی، ممکن است زمانی که در کوفه بوده این روایات صادر شده باشد. بعضی از رفقا گفتند چه اصراری است که این روایت در زمان کوفه صادر شده است و اگر در بصره هم باشد فرقی نمیکند چون فقهای بصره هم قائل به حیض هستند. در مورد قروء فقهای بصره هم مثل فقهای کوفه هستند. من مراجعه کردم دیدم آقایان حرف خوبی میزنند. این چند روز با دقت بررسی کردم و دیدم قول به تفسیر قروء به اطهار، هیچ قائلی از فقهای بصره ندارد. در فقهای کوفه یک ابن ابی لیلا بود که بحث کردیم در حدی نبوده که به خاطر او مشکل ساز شود. کسانی که قائل به اطهار هستند عمدتاً اهل مدینه هستند. آنهایی که فقهای معاصر ائمه علیهم السلام و متقدم هستند، عبد الله بن عمر، زید بن ثابت، عایشه، فقهای سبعه، زهری، ربیعه و مالک همه اهل مدینه هستند. از اهل کوفه هم ابن ابی لیلا است. قائلین به اطهار از کوفه هیچ کس غیر از ابن ابی لیلا نیست و از بصره هم هیچ کسی نیست. فقهای بصره همگی تا جایی که فتوایشان نقل شده قائل به حیض هستند، ابو موسی اشعری، حسن بصری، عبید الله بن حسن عنبری قاضی بصره متوفی 168. از فقهای متأخر اهل بصره هم کسی را ندیدم.

**تفکیک قائلان طهر و حیض به نسبت شهر**

به تناسب بحث فهرستی از تمام قائلین به اطهار و قائلین به حیض از جهت شهر تهیه کردم که بد نیست بخوانم. عبارت خلاف را که خوانده بودم تقسیم بندی شهری کردم، اضافاتی هم در مغنی ابن قدامه هست آنها را هم عرض میکنم. قائلین به اطهار در خلاف از اهل مدینه عبد الله بن عمر، زید بن ثابت، عایشه، فقهای سبعه، زهری، ربیعه و مالک هستند. از غیر اهل مدینه فقط ابن ابی لیلا است که کوفی است. البته از طبقات متأخر کسانی قائل به اطهار هستند مثل شافعی و ابو ثور بغدادی که متوفی 240 است و مذهب خاصی داشته که از شاخههای مذهب شافعی است، ولی آنها بالأخره متأخر هستند و به این بحث ربط ندارند.

قائلین به حیض از اهل مدینه طبق نقل مرحوم شیخ حضرت علی علیه السلام هستند که میفرماید علی ما رووه و در روایات ما تخطئه شده است که به حضرت علی علیه السلام دروغ بستهاند. دیگری از اهل مدینه عمر است، از اهل مکه ابن عباس است و از اهل کوفه ابن مسعود و حضرت علی علیه السلام بنابر نقل اهل تسنن. البته من حضرت علی علیه السلام را هم در کوفه قرار دادم و هم در مدینه چون ابتدا مدینه بودند و بعد به کوفه رفتند. سفیان ثوری، ابن شبرمه و ابو حنیفه هم هستند که اینها معاصر ائمه علیهم السلام هستند. البته از متأخرین هم کسانی هستند که بماند. از اهل شام هم اوزاعی متوفی 157 است. اینها قائلان به اطهار و حیض هستند که در خلاف شیخ طوسی ذکر شده است.[[3]](#footnote-3) البته گرچه بنا بر نقل اهل تسنن ربیعه الرأی این مطلب را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است ولی فتوای خودش حیض است. اهل تسنن از ربیعه الرأی نقل کردهاند که قائل به حیض است. ولی منافات ندارد، مثلاً بگوید من به نظری رسیدهام ولی به آن فتوا نداده است. البته دروغ گفته که به نظر رسیده است و همان مطلب را هم از حضرت علی علیه السلام گرفته بوده است.[[4]](#footnote-4)

ابن قدامه در مغنی چاپ کتابخانه مدرسه فقهی ج 8 صفحه 83 افرادی افزون بر شیخ نام برده که میخوانم. یک مورد بین نقل شیخ و نقل ابن قدامه اختلاف است. مرحوم شیخ فقهای سبعه را قائل به اطهار دانسته است. یکی از فقهای سبعه سعید بن مصیّب است که ابن قدامه جزء قائلین به حیض قرار داده است. آنهایی که اضافه دارد را عرض می کنم. قائلان به اطهار را این اشخاص دانسته است: زید که همان زید بن ثابت است، ابن عمر عبد الله بن عمر است، عایشه، سلیمان بن یسار که از فقهای سبعه است، قاسم بن محمد از فقهای سبعه است، سالم بن عبد الله مدنی است، ابان بن عثمان، ابان بن عثمانی که در کتب اهل تسنن هست ابان بن عثمان بن عفان است. بر خلاف ابان بن عثمانی که در کتابهای ما هست، که او هم مدنی است، عمر بن عبد العزیز، این را باید شامی حساب کرد، زهری، مالک، شافعی و ابو ثور. اینها را جزء قائلان به اطهار نقل کرده است.

قائلان به حیض را این طور نقل کرده است: عمر، علی علیه السلام، ابن عباس، سعید بن مصیّب. در حاشیه خلاف از عمده القاری همین عبارت نسبت به فقهای سبعه را نقل کرده است. ثوری، سفیان ثوری است، اوزاعی، عنبری که در کلام شیخ هم بود، اسحاق، اسحاق بن راهویه است که از فقهای حنبلی متأخر است، در کلام شیخ هم بود. ابی عبید را ایشان ذکر کرده است که نمیدانم کیست، چون ابی عبید هروی داریم که متأخر است، چهارصد و خردهای، از لغویین است و خیلی مستبعد است که او باشد، فرصت نکردم مراجعه کنم ببینم از چه ابی عبیدی مطلب نقل میکند. به ذهنم رسید شاید ابی حنیفه باشد و تصحیف ابی حنیفه باشد. مراجعه به چاپ‌های دیگر مغنی ابن قدامه هم شاید مفید باشد. به هر حال اصحاب الرأی را هم ذکر کرده و ابو حنیفه جزو اصحاب الرأی است ولی ممکن است ابی حنیفه را جدا کرده باشد و مقدمه است برای اصحاب الرأی. ابوبکر را جزء قائلان به حیض دانسته است که مدنی است، عثمان بن عفّان مدنی است، ابو موسی که همان ابو موسی اشعری است که بصری است، عبادة بن صامت که شامی است، ابو الدرداء عویمر بن زید بن قیس که قاضی دمشق است.[[5]](#footnote-5) پس در میان اهل بصره هیچ کس قائل به اطهار نداشتیم. در میان اهل کوفه نیز تنها ابن ابی لیلا است.[[6]](#footnote-6)

**مرور روایات بحث**

می‌خواهم فهرست روایات را به سرعت بخوانم، یکی دو روایت را مقداری توضیح دهم و این بحث را جمع کنم. این هفت وجهی که ذکر کردیم در همه روایات نمی‌آید. بعضی وجوه در یک روایت می‌آید، بعضی در روایتی دیگر.

روایت 40471 موقوفه ابی بصیر است.[[7]](#footnote-7) موقوفه یعنی اسم امام علیه السلام ذکر نشده است. ما موقوفات را روایت تلقی نمی‌کنیم، مگر این‌که انسان مطمئن شود که روایت است. این موقوفه ابی بصیر از آن موارد است که آدم مطمئن می‌شود که روایت است. هم لحنش لحن روایی است و هم عین همین را حلبی از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده است که در ذیل 40505 هم به همان نحو موقوفه آمده است.[[8]](#footnote-8) روایت 40505 روایت حلبی است که قرینه است که این روایت عن ابی عبد الله علیه السلام است. در موقوفه ابی بصیر وجه اول و وجه پنجم مناسب است، وجه اول تقیه است و وجه پنجم حمل به شروع در حیض است. من فکر می‌کنم حمل به شروع در حیض در مورد خیلی از روایات بهتر است، به خصوص روایت‌هایی که ناظر به حکم دیگری است.

ما روایاتی داریم که درباره حکم مستقیمة الحیض نیست، بلکه بعضی اشخاص که احکام نادری دارند را بیان می‌کند. مثلاً زنی که هر سه سال یا چهار سال یک بار حیض می‌بیند حکمش چیست، در بعضی از صور گفته‌اند به اشهر است و در بعضی صور گفته‌اند به حیض است. در این‌ها اصل حکم چیز دیگر است. یکی از این دسته روایات را می‌خوانم.

روایت 40479: عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام أنه قال فی المرأة یطلقها زوجها وهی تحیض کل ثلاثة أشهر حیضة

زنی هست که سه ماه یک بار حیض می‌بیند، امام علیه السلام می‌فرمایند:

فقال إذا انقضت ثلاثة أشهر انقضت عدتها

اگر سه ماه کامل گذشت و هیچ در این سه ماه خون ندید، انقضت عدتها

یحسب لها لکل شهر حیضة[[9]](#footnote-9)

هر ماه جای یک حیض است. مثل این‌که از این استفاده می‌شود که ملاک سه حیض بوده و این سه ماه جای آن سه حیض است. این در مقام بیان این نیست که خود حکم حیضه را بیان کند، بلکه می‌گوید آن سه حیضه‌ای که در جای خودش به عنوان ملاک قرار داده شده است این سه ماه جای آن سه حیضه است. حالا اگر گفتیم مراد شروع در حیض است، خیلی راحت است که این ناظر به همان سه حیضه‌ای باشد که ویژگی‌هایش در جای دیگر بیان شده است.

روایت دیگری از این‌ها را هم بخوانم. رقم 40480 هم شبیه همین است و مقداری متنش فرق دارد:

سألته عن التی تحیض کل ثلاثة أشهر مرة کیف تعتد فقال تنتظر مثل قرئها التی کانت تحیض فیه فی الاستقامة فلتعتد ثلاثة قروء ثم لتزوج ان شاءت.[[10]](#footnote-10)

کسی است که هر سه ماه یک بار حیض می‌بیند، چه کار کند؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که فرض این است که حیضش به هم خورده است، سابق حیضش درست بوده و الآن بیمار شده است. آن زمانی که حیضش درست بود چند وقت یک بار می‌دید؟ باید به ایام استقامت مراجعه کند. به همان نحوی که ایام استقامت حیض می‌دید، سه قرء که با قرینه قبلی مراد از قروء ثلاثه حیض می‌شود، سه حیضه باید منتظر بماند به همان نحوی که در ایام استقامت حیضه می‌دید. این‌جا هم نمی‌خواهد بیان کند که ملاک در عده ثلاثه قروء است یا قروء به معنای حیض است یا اطهار، بلکه می‌خواهد بگوید شخصی که حیضش به هم خورده است و هر سه ماه یک بار می‌رسد باید مراجعه کند به ایام استقامتش و همان حکمی را دارد که اگر در ایام استقامت طلاقش می‌دادند داشت.

این جور چیزهایی که در مقام مستقیم بیان حکم نیست، این‌که بگوییم مراد از قروء و حیض شروع قرء است، حمل کردنش خیلی راحت است. البته قبلاً عرض کردم که وجه پنجم نیاز دارد که مقداری چاشنی از بحث تقیه هم همراهش شود. به هر حال حیضه را شروع در حیض گرفتن، مرتکب شدن نوعی خلاف ظاهر است. چرا امام علیه السلام توریه کرده‌اند و لفظ را به خلاف ظاهر معنا کرده‌اند؟ آن بحث تقیه می‌تواند توجیه‌گر توریه امام علیه السلام باشد.[[11]](#footnote-11) البته این تقیه برای این است که شیعه‌ها یکپارچه نباشند، ولو به حسب ظاهر فتوا. گاهی اوقات ولو آن شیعه‌ها واقع فتوایشان با اهل تسنن تفاوت دارد چون فرض این است که ظاهر عبارت‌هایشان مراد نیست و چیز دیگری مراد است و آن را خود شیعه‌ها فهمیده‌اند، ولی همین که ظاهر الفاظ شیعه‌ها در مقام فتوا و در مقام نقل روایت مختلف است کافی است برای این‌که به عنوان یک جماعت یکپارچه متمرکز قرار نگیرند و حساسیت بر انگیز نباشد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . یادم هست همسایهای داشتیم که زن و شوهر طلاق گرفته بودند. پدر خانم خیلی آدم سنگین، متین و باعقلی بود. اینها آمده بودند منزل حاج آقا برای اینکه حاج آقا آن دو را صلح دهند و پیدا بود که پدر خانم واسطه التیام بخشیدن قضایا بود. آنها در همان جلسه صلح به هم دیگر تکه میانداختند و پیدا بود که به خاطر حرف پدر خانم آمده بودند. به محض اینکه آن پدر از دنیا رفت اینها از هم جدا شدند. پیدا بود که پدر خانم اینها را کنار هم نگاه داشته است و الا اینها با هم دیگر کنار نمیآمدند. [↑](#footnote-ref-1)
2. . حاج آقا تعریف میکردند که کسی پیش حاجی کلباسی میآید و میگوید من سهم امام را حساب کردهام ولی دلم نمیآید آن را ادا کنم. تمام وجوهات شرعی را در کیسهای قرار داده و زیر درخت خانهمان پنهان کردهام. خودم نمیتوانم بدهم، شما بیایید خانه، من را به درخت ببندید و آنها را بردارید. مرحوم حاجی کلباسی میفرماید مگر ما پلیس هستیم، تکلیف خودت است و خودت باید بیاوری، برو دنبال کارت. آن شخص میرود. فردا صبح در خانهاش زده میشود و میگویند حاجی کلباسی با اصحاب آمده است. یا الله یا الله میگویند و وارد میشوند. میگویند آقا را به درخت ببندید. او را میبندند و جایی که گفته بود را میکنند و پولها را برمیدارند و میروند. او میگوید اگر حاجی من را مأیوس نکرده بود شب میرفتم و جای آن را عوض میکردم. او فهمیده که این شخص الآن مقداری حالش خوش است و هوس کرده که پول دهد ولی یک دقیقه دیگر حالش عوض میشود. بنده خدایی بود چندین بار میآمد پیش حاج آقا محاسبه میکرد اما میرفت و پشت سرش را هم نگاه نمیکرد. [↑](#footnote-ref-2)
3. . پاسخ سؤال: ابن شبرمه در روایات ما یادم نیست، او ربیعة الرأی است. [↑](#footnote-ref-3)
4. . پاسخ سؤال: من به روایاتشان مراجعه نکردم، من به فتواها مراجعه کردم. [↑](#footnote-ref-4)
5. . مغنی ابن قدامه (مکتبة القاهرة)، ج 8، ص 100: واختلف أهل العلم في المراد بقوله سبحانه: {يتربّصن بأنفسهنّ ثلاثة قروء} [البقرة: 228] . واختلفت الرّواية في ذلك عن أحمد، فروي أنّها الحيض. روي ذلك عن عمر، وعليّ، وابن عبّاس، وسعيد بن المسيّب، والثّوريّ، والأوزاعيّ، والعنبريّ، وإسحاق وأبي عبيد، وأصحاب الرّأي. وروي ذلك عن أبي بكر الصّدّيق، وعثمان بن عفّان - رضي اللّه عنهما - وأبي موسى، وعبادة بن الصّامت، وأبي الدّرداء. قال القاضي: الصّحيح عن أحمد، أنّ الأقراء الحيض. وإليه ذهب أصحابنا، ورجع عن قوله بالأطهار، فقال: في رواية النّيسابوريّ: كنت أقول: إنّه الأطهار، وأنا أذهب اليوم إلى أنّ الأقراء الحيض. وقال في رواية الأثرم: كنت أقول الأطهار، ثمّ وقفت لقول الأكابر. والرّواية الثّانية عن أحمد، أنّ القروء الأطهار. وهو قول زيد، وابن عمر، وعائشة، وسليمان بن يسار، والقاسم بن محمّد، وسالم بن عبد اللّه، وأبان بن عثمان، وعمر بن عبد العزيز، والزّهريّ ومالك، والشّافعيّ، وأبي ثور. وقال أبو بكر بن عبد الرّحمن: ما أدركت أحدًا من فقهائنا إلّا وهو يقول ذلك. قال ابن عبد البرّ: رجع أحمد إلى أنّ القروء الأطهار، قال في رواية الأثرم: رأيت الأحاديث عمّن قال: القروء الحيض. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سی و سه سال قاضی کوفه بود ولی گاهی با ابو حنیفه دعوا داشتند. ابو حنیفه در کوفه خیلی محترم بوده است و بیش از همه در کوفه نفوذ داشته است. گاهی ابن ابی لیلا حکمی داده بوده است و ابو حنیفه بر خلاف حکم او بیان کرده بوده است و در کتابها دعواهای ابن ابی لیلا و ابو حنیفه را نقل کردهاند. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جامع احادیث الشیعه، ج 27، ص 210: تفسير العياشي ١١٥ ج ١ - قال ابن مسكان عن أبي بصير قال العدة التي تحيض وتستقيم حيضها ثلاثة أقراء وهي ثلاث حيض. [↑](#footnote-ref-7)
8. . جامع احادیث الشیعه، ج 27، ص 222: يب ١٢٦ ج ٨ - صا ٣٣٠ ج ٣ - أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال عدة التي تحيض ويستقيم حيضها ثلاثة أقراء وهي ثلاث حيض يب ١٢٦ ج ٨ - صا ٣٣٠ ج ٣ - سعد بن عبد الله عن أيوب بن نوح عن صفوان عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير (مثله). (حملهما الشيخ ره على أحد وجهين أحدهما التقية لأنهما تضمنا تفسير الأقراء بالحيض والأقراء عندنا هي الأطهار والوجه الآخر ان يكون انما عبر بذلك عن ثلث حيض من حيث أنها لا تبين الا عند رؤية الدم من الحيضة الثالثة وليس فيه أنها تستوفى الحيضة الثالثة. تفسير العياشي ١١٥ ج ١ - قال ابن مسكان عن أبي بصير (نحوه). [↑](#footnote-ref-8)
9. . جامع احادیث الشیعه، ج 27، ص 213: كا ٩٩ ج ٦ - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن يب ١٢٠ - ج ٨ - صا ٣٢٣ ج ٣ - الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن شعيب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في المرأة يطلقها زوجها وهي تحيض كل ثلاثة أشهر حيضة فقال إذا انقضت ثلاثة أشهر انقضت عدتها يحسب لها لكل شهر حيضة. [↑](#footnote-ref-9)
10. . جامع احادیث الشیعه، ج 27، ص 214: يب ١٢١ ج ٨ - صا ٣٢٥ ج ٣ - محمد بن يعقوب عن كا ٩٩ ج ٦ - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن إسماعيل عن محمد بن الفضيل عن أبي الصباح (الكناني - كا - يب) عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن التي تحيض كل ثلاثة أشهر مرة كيف تعتد فقال تنتظر مثل قرئها التي كانت تحيض فيه في الاستقامة فلتعتد ثلاثة قروء ثم لتزوج ان شاءت فقيه ٣٣٢ ج ٣ - سأل أبو الصباح الكناني أبا عبد الله عليه السلام عن التي تحيض (في - خ) كل ثلاث سنين مرة كيف تعتد قال تنظر و (ذكر مثله). [↑](#footnote-ref-10)
11. . پاسخ سؤال: تقیه منشأ شده که امام علیه السلام توریه کنند. میشود که به این توریه قائل شویم. [↑](#footnote-ref-11)